

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

بررسی امکان تقیید لا تعاد

عرض کردیم که روایت صحیح زرارہ کہ «من ترک القراءة متعمدا اعاد الصلاة و من نسي فلا شيء عليه»؛ این نمی تواند مقید اطلاق لاتعاد باشد و نمی تواند لاتعاد را منحصر به ناسی کند. برای تکمیل این مطلب دو نکته در اینجا باید روشن شود. با توجه به این دو نکته به خوبی استفاده می کنیم که این صحیح زرارہ من ترک القراءة متعمدا، شامل عامد جاهل نیست تا بخواهد مقید باشد.

یک نکته این است که اصلاً جاهل به وجوب قرائت این یا غیر متحقق است و یا نادر الوقوع است، خصوصاً برای افرادی که در زمان صدور حدیث بودند. آیا در زمان صدور حدیث می توانیم بگوییم که ممکن بوده که یک شخصی عالم به وجوب صلاة بوده اما نسبت به وجوب قرائت جاهل بوده است. فرض این یا غیر محقق است یا اگر هم باشد خیلی نادر بوده است.

به عبارت دیگر، عامد جاهل در آنجائی تصویر می شود که کسی نسبت به اصل وجوب صلاة عالم است. می داند نماز واجب است، اما نسبت به وجوب قرائت جاهل است. نمی داند که این نمازی که واجب است یکی از اجزاء واجبش قرائت است. این اصلاً نادر الوقوع است.

اگر شما سؤال بفرمایید که طبق آن مطلبی که دیروز عرض کردیم، بالاخره به این نتیجه رسیدیم که صحیح زرارہ حکم دو فرض را بیان کرده است. یکی حکم متعمد عالم را، من ترک القراءة متعمدا، یعنی متعمد عالم و دوم حکم ناسی را بیان کرده است، اما حکم جاهل را بیان نکرده است.

یعنی بگوییم در روایت نفرموده که اگر کسی جاهل به وجوب قرائت بود و قرائت را نیاورد این وظیفه اش چیست؟ چرا؟ برای این که این اصلاً فرض ندارد. چطور می شود افرادی در زمان صادقین (علیهم السلام) باشند، عالم به وجوب اصل نماز باشند، اما نسبت به وجوب قرائت جاهل باشند. تفکیک بین این دو عادتاً نمی شود. در روایات باید یک چیزهایی را بیان کنند که واقع هم بشود. چیزی که واقع نمی شود این معنا ندارد که بیایند حکمش را بیان کنند. حالا ولو این که عقلاً وقوعش ممکن است، امکان عقلی دارد و محال هم نیست، ولی بالاخره باید حکم یک اموری را بیان کنند که لااقل یک مورد برای انسان اتفاق بیفتد. این عادتاً یک موردش هم نمی شود.

در زمان خودمان ملاحظه کنید، می شود یک کسی عالم به وجوب صلاة باشد اما نسبت به قرائت جاهل باشد و بگوید من نمی دانستم که این قرائت در نماز واجب است. بله ممکن است یک کسی نسبت به اصل وجوب نماز عالم است اما از جزئیات نماز چیزی نمی داند؛ نه رکوعش را می فهمد نه سجده اش را نه تشهدش را یکی هم قرائتش است. اما بگوییم یک کسی به همه اجزاء نماز عالم است اما نسبت به وجوب قرائت جاهل است این در زمان خود ما هم عادتاً واقع نمی شود.

در معنای روایت باید روایت را مطابق همانی که در زمان صدور بوده معنا کنیم در آن زمان هم همینطور است. بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که این «من ترک القراءة متعمداً» این متعمداً فقط عامد عالم متذکر را شامل می‌شود. یعنی کسی علم دارد به این که قرائت در نماز واجب است. در زمانی که نماز را می‌خواند می‌داند اینجا که رسید جای همان وجوب قرائت است، حالا عمداً قرائت را ترک کند، اینجا می‌فرماید اعاد الصلاة.

پس در نتیجه صحیح زرارہ اصلاً حکم صورت جاهل را بیان نکرده است. آن وقت امام (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب خلل یک نکته‌ای دارند. ایشان فرمودند اصلاً در تمام این روایاتی که در باب صلاة وارد شده است، در تکبیرة الاحرام در رکوع در سجود در تشهد، در هیچ روایتی مسئله جهل به حکم مطرح نشده برای همین است که اصلاً فرض ندارد.

در هیچ کدامیک از این روایاتی که در باب تکبیرة الاحرام وارد شده شما یک روایت پیدا نمی‌کنید که بگوید اگر کسی نسبت به وجوب تکبیرة الاحرام جاهل بوده است. دارد اگر کسی نسبت به تکبیرة الاحرام ناسی بود اما جاهل را ندارد.

در رکوع و سجده و تشهد همینطور. فقط عرض می‌کنم در تمام این روایات فقط در باب جهر و اخفات و قصر و اتمام است که مسئله جهل مطرح شده و مورد تعرض در روایات واقع شده است.

اگر این نکته را دقت بفرمایید به خوبی روشن می‌شود که صحیح زرارہ فقط حکم دو عامد عالم و ناسی را بیان کرده است، اما دیگر جاهل را اصلاً متعرض نشده است. نکته دوم این است که ما در مواردی داریم که در همین روایات در صورت جهل، حکم به اعاده شده است.

مثلاً اگر کسی وارد در نماز شود وقتی که دارد نماز می‌خواند قیام می‌کند، خیال می‌کند این رکعت، رکعت سومش است، جاهل است، یعنی نمی‌داند که این رکعت، رکعت دوم است واقعاً، خیال می‌کند رکعت سوم است. بعد که به رکوع می‌رود متوجه می‌شود که این رکعت قبلی رکعت دوم بوده و اینجا قرائت را نخوانده است. اینجا این روایات که موردش جاهل است مع ذلک می‌گویند اعاده واجب نیست.

این علم دارد به این که این رکعت سوم است. علمش بر خلاف واقع است، پس می‌شود جاهل مرکب. نسیان معنایش این است که بعد از اینکه زمانی که باید عمل را انجام بدهد گذشت، حالا یا داخل نماز یا بعد از نماز، یادش بیاید که او را نیاورده است؛ اما در نسیان دیگر علم در حین عمل وجود ندارد یعنی شما کجا می‌گویند که یادتان رفت، آنجائی که در حین عمل، علم بر خلاف نداشته باشید.

اگر در حین عمل، علم بر خلاف داشتید. اینجا می‌شوید جاهل مرکب. شما الان در حینی که ایستادید از شما سؤال کنند این رکعت چه رکعتی است، رکعت ثالثه، مشغول خواندن تسبیحات می‌شوید بعد به رکوع که می‌روید متوجه می‌شوید که اشتباه کردید، این رکعت، رکعت دوم بوده و شما به اینکه این رکعت رکعت ثانی است جاهل بودید.

اینجا چون در آن قبلاً علم بوده تعبیر به نسیان نمی‌کنند، جاهل مرکب بوده، با وجود اینکه جاهل مرکب بوده روایات می‌گوید این شخص ولو اینکه قرائت را نخوانده، اعاده لازم نیست.

یا مثلاً مورد دیگر آنجائی که شما وارد در نماز جماعت می‌شوید وارد می‌شوید در نماز جماعت فکر می‌کنید رکعت دوم امام است شما هم قرائت را نمی‌خوانید بعد که امام به رکوع می‌رود متوجه می‌شوید که این رکعت رکعت سوم بوده و رکعت سوم امام اگر مصادف بشود با رکعت اول مأموم، مأموم باید قرائت را بخواند، باید حمد را بخواند، خب اینجا حمد را نخوانده، اینجا

هم از موارد جهل است منتهی این مواردی که داریم می‌گوییم جهل به موضوع است ما در باب جهل دو نوع جهل داریم یک جهل به حکم داریم جهل به حکم همین است که تا حالا عرض می‌کردیم کسی نمی‌داند که قرائت در نماز واجب است این می‌شود جهل به حکم. جهل به موضوع یعنی جاهل است به اینکه الان باید قرائت را بیاورد الان فکر می‌کند که باید تسبیحات را بیاورد یا فکر می‌کند که باید هیچی نگوید در نماز جماعت اما بعد متوجه می‌شود که باید خودش قرائت را می‌خوانده در این موارد جهل به موضوع ما روایاتی داریم که دلالت دارد بر اینکه اعاده واجب نیست.

پس این هم نکته دوم که ما یکی از قرائنی که بر این که این صحیح زراره من ترک القراءة متعمداً اعاده الصلاة، یکی از قرائنی که این متعمد شامل جاهل نمی‌شود متعمد فقط شامل قاصد عالم متذکر است همین روایاتی است که در باب جهل به قرائت از حیث جهل به موضوع فرمودند اعاده لازم نیست نمی‌توانیم بگوییم که این روایات باز می‌آید من ترک القراءة متعمداً را چه می‌کند؟ تخصیص می‌زند. اگر بخواهیم بگوییم من ترک القراءة متعمداً، متعمداً هم شامل عالم است هم شامل جاهل است هر کسی که قرائت را نیاورد چه علماً چه جهلاً، جهلش هم چه جهل به حکم چه جهل به موضوع باید نماز را اعاده بکند آنوقت باییم بگوییم آن روایاتی که الان دو نمونه‌اش را گفتیم که در نماز انسان خیال می‌کند رکعت سوم است اما جاهل به این است که این رکعت رکعت دوم است قرائت را نیاورد بعد که رفت رکوع متوجه بشود اینجا می‌گویند اعاده واجب نیست.

این روایات نمی‌تواند مخصص این باشد چون تخصیص یکی از جهاتی که درش معتبر است این است که باید این برای بیان برای آن روایات است در حالی که عنوان بیانیت را ندارد بنابراین راه صحیح که انسان به ذهن برسد بیان بکند همین است که بگوییم صحیح زراره من ترک القراءة متعمداً ین متعمداً اصلاً شامل جاهل نمی‌شود با این دو نکته‌ای که عرض کردیم غیر از آن بیاناتی که دیروز گفته شد این دو نکته امروز هم اگر ضمیمه بشود که یک نکته این است که اصلاً جهل به حکم اصلاً فرض ندارد تحققش در عالم خارج و دوم این که روایاتی داریم که در جهل به موضوع می‌گوید اعاده لازم نیست ما را مطمئن می‌کند به این که بگوییم من ترک القراءة متعمداً این متعمداً فقط ظهور در عامد عالم دارد. این نسبت به روایت و صحیح زراره. و اگر صحیح زراره فقط ظهور در عالم عامد داشت دیگر نمی‌تواند حدیث لاتعاد را در مسئله جهل تخصیص بزند یا تقیید بزند.

می‌آییم سراغ آن روایت منصور بن حازم که حالا سندش را دیروز اشاره کردیم سند این روایت منصور بن حازم حسن بن علی بن فضال درش هست که فتحي مذهب است حالا منتهی به روایاتی که او نقل می‌کند بسیار مورد اعتماد در میان روات است یا بگوییم روایت صحیح یا موثق و آن توضیحاتی که راجع به محمد بن یحیی و احمد بن محمد عرض کردیم. روایت منصور بن حازم این بود که کسی به امام صادق علیه السلام عرض کرد من نمازم را خواندم و قرائت را تماماً فراموش کردم حضرت فرمودند که آیا رکوع و سجودت تمام واقع شد و صحیحاً واقع شد؟ عرض کرد بله فرمودند که اگر رکوع و سجودت تماماً واقع شده فقد تمت صلاتک اذا کنت ناسیا، اگر ناسی باشی، گفتیم مشهور می‌گویند که با مفهوم اذا کنت ناسياً باییم لاتعاد را تقیید بزنیم. مفهومش چیه؟ مفهومش این است که اذا لم تکن ناسياً اگر ناسی نباشی ناسی نباشی عالم را شامل می‌شود جاهل را هم شامل می‌شود اگر ناسی نباشی نمازت تمام نیست و اعاده واجب است.

پس مفهوم روایت منصور بن حازم می‌گوید اعاده در صورت جهل واجب است و ما باییم با این مفهوم حدیث لاتعاد را تقیید بزنیم. آیا این بیان بیان درستی است یا نه؟

پاسخ اول

خب اولاً این بیان مبتنی است بر اینکه کسی مفهوم شرط را بپذیرد و خب ملاحظه فرمودید در این که جمله شرطیه مفهوم داشته باشد یا نه محل بحث است هذا اولاً،

پاسخ دوم

و ثانیاً بنابراین که ما بگویم جمله شرطیه مفهوم دارد مرحوم آقای خوئی قدس سره فرمودند کسانی که برای جمله شرطیه، مفهوم قائلند، می‌گویند جمله‌ای شرطیه‌ای دارای مفهوم است که آن شرط شرط محقق موضوع نباشد. و ایشان فرمودند در ما نحن فیه شرط محقق موضوع است. مثلاً در اصول مثال زدند به این مثال امروز، رزقتَ ولداً فاختنه، اگر خدا ولدی به تو داد او را ختنه کن خب می‌گویند اینجا مفهوم ندارد که اگر خدا به تو ولدی نداد لا ختنه، چرا؟ برای اینکه این شرط شرط محقق موضوع است یعنی اصلاً موضوع ختنه آنجائی است که خداوند رزق ولد داشته باشد نسبت به انسان. خب جائی که ولد نباشد اصلاً موضوعش منتفی است. ایشان فرمودند که در ما نحن فیه هم همینطور است فرمودند که در ما نحن فیه این شرط شرط محقق موضوع است برای این که سائل دارد سؤال می‌کند می‌گوید من ناسی بودم، نسیاناً قرائتم را ترک کردم می‌گوید من نسیاناً قرائتم را ترک کردم خب حالا امام (علیه السلام) در مقام جواب می‌گوید همان موضوعی که مورد سؤال است حالا که تو نسیاناً قرائت را ترک کردی تمتّ صلاتک، اما دیگر مفهومش این نیست که هر کسی که ناسی نیست این نمازش تمام نیست این دارد همان موضوع مورد سؤال را بیان می‌کند امام علیه السلام دارد همان موضوع مورد سؤال را در جواب می‌آورد.

پس دیگر دلالت ندارد بر اینکه هر کسی که ناسی نیست این نمازش تمام نیست و باید اعاده بکند این جواب دومی است که ایشان فرمودند .

نقد جواب دوم

انصاف این است که این جواب جواب ناتمامی است برای این که ذکر مورد سؤال در جواب یک عنوانی است و این که شرط محقق موضوع باشد یک عنوان دیگری است شما به همین بیان ایشان در کتاب مستند العروة الوثقی، در جلد ششم، از مباحث صلاة در همان صفحات 25 و 26 ظاهراً آنجا مراجعه بفرمایید گویا بین این دو تا مطلب خلط شده. البته حالا می‌شود گذاشت این را گردن مقرب. چون این مستند العروه به قلم شریف خودشان که نیست اینها را مقربین نوشتند انسان تعجب می‌کند بین این دو تا عنوان کاملاً خلط شده یک عنوان این است که آنچه که مورد سؤال بوده امام (علیه السلام) در جواب هم آوردند یک عنوان است یک عنوان این است که شرط شرط محقق موضوع باشد بین این دو تا عنوان فرق فاحش وجود دارد اگر با قطع نظر از سؤال سائل امام بفرماید که اذا كنت الناسياً فقد تمتّ صلاتک، این را بدھیم به اهل لسان بگویم آقا این اذا كنت الناسياً فقد تمتّ صلاتک این شرط محقق موضوع است این واقعاً مثل ان رزقتَ ولداً فاختنه است ما که نمی‌توانیم این را بفهمیم اذا كنت الناسياً، شرط محقق موضوع اعاده است برای اینکه موضوع اعاده کی گفته که منحصر به نسیان است الان خود این اول الدعواست که ما بخواهیم بگویم موضوع وجوب اعاده نسیان است اگر از نظر شرعی این مسلم بود که موضوع وجوب اعاده نسیان است، خب این می‌شد شرط محقق موضوع.

به عبارت اخري شرط محقق موضوع آن شرطي است که خودش در حکم جزء الموضوع است با قطع نظر از شرطیت خودش عنوان جزء الموضوع را دارد خب در ان رزقتَ ولداً فاختنه، اگر این شرط هم نبود این خودش جزء موضوع است ختنه موضوعش ولد است جائی که ولد نباشد اصلاً ختنه‌ای نیست ولد یا عین موضوع وجوب ختنه است یا جزء الموضوع است. شرط محقق موضوع یک چنین حالتی را دارد که دخیل در موضوع است شما در ان جاءک زيدٌ فاکرمه، آنجا می‌گویید شرط شرط برای حکم است یعنی وجوب اکرام مقید به مجيء زيد است اما مجيء زيد موضوع نیست برای وجوب اکرام بنابراین این مطلب برای ما روشن نشد چطور ایشان فرموده ان كنت ناسياً فقد تمتّ صلاتک، این شرط محقق موضوع است. بله این عنوان درست است بگویم اذا كنت ناسياً یک چیزی بوده که در موردش سؤال بوده و امام علیه السلام همانی که در مورد سؤال بوده در جواب آوردند و بیاییم اینچنین بگویم بگویم در باب مفاهیم همانطوری که شرط محقق موضوع مفهوم ندارد اگر یک شرطي در مورد سؤال و در سؤال سائل واقع شده باشد این شرط در مورد سؤال سائل هم دارای مفهوم نیست یعنی همانی که سائل گفته اگر متکلم و مجیب آمد در جواب آورد آن هم در اینجا مفهوم ندارد. مثلاً ببینید اگر یک کسی آمد گفت آقا من اگر درس می‌خوانم واجب است که تقوا داشته باشم یا نه؟ اینطوری سؤال کرد من بگویم بله تو اگر درس می‌خوانی واجب است که تقوا داشته باشی خب این مفهومش این نیست که اگر درس نمی‌خوانی تقوا واجب نیست من آمده‌ام در جواب سؤال همانی که سائل

در مورد سؤال آورده همان را من در جواب قرار دادم بنابراین ما باید این جواب دومی که مرحوم آقای خوئی قدس سره دادند این را بیاییم به این بیان به نظر خودمان حالا، آنی که به عقل ناقص ما می‌رسد و به ذهن ضعیف ما این است که باید بین این دوتا تفکیک بکنیم در عبارات ایشان بین این دوتا جمع شده بین این که چون این شخص در لسان سائل بوده و بین اینکه بگوییم این شرط شرط محقق موضوع است ما قبول نداریم که اذا کنت الناسیاً، این محقق موضوع باشد اما قبول داریم که از این جهت خدشه دارد که این شخص در لسان سائل بوده و به این جهت امام علیه السلام در جواب آوردند مثل این مثالی که عرض کردم که می‌گوید آقا من اگر درس می‌خوانم تقوا بر من واجب است من هم می‌گویم بله اگر درس می‌خوانی تقوا واجب است این چنین شرایطی مفهوم ندارد.

پاسخ سوم

جواب سوم این است که ما در باب مفهوم به اطلاق در مفهوم نمی‌توانیم تمسک بکنیم یعنی می‌گوییم جمله شرطیه مفهوم هم دارد اما اطلاق در مفهوم قابل اعتماد نیست شما الان می‌خواهید بفرمایید شمای مشهور، اذا کنت الناسیاً، مفهومش این است اگر ناسی نباشی اعاده واجب است بعد می‌خواهی برای این مفهوم یک اطلاقی هم ثابت بکنی. بگویند آقا اگر ناسی نباشی مطلقاً چه جاهل باشی چه عالم باشی چه جهلت جهل بسیط باشد چه مرکب باشد چه جاهل قاصر چه جاهل مقصر، مفهوم هم تا یک حدی عند العقلا، عند العرف قابل اعتماد است یک اطلاق محکم و مستحکمی که ما بخواهیم بگیریم و با آن اطلاق بیاییم حدیث لاتعاد را تقیید بزینم چنین چیزی وجود ندارد این سه جواب.

پاسخ چهارم

جواب چهارم آمدند در نسیان یک تصرفی کردند گفتند آقا نسیان در این روایت مطلق ظهور عن الواقع است نسیان در این روایت یک معنایی دارد که شامل جاهل هم می‌شود که حالا این دیگر یک ادعایی است یا لااقل یک احتمالی داده شده احتمال ضعیفی هم هست که ما بگوییم نسیان خصوص این نسیان متعارف نیست بلکه اگر گفتیم نسیان ای «الذهول عن الواقع»، آنجائی که انسان از واقع دور باشد این جاهل را هم شامل می‌شود بعضی از بزرگان این ادعا را در مورد روایت منصور بن حازم کردند بنابراین روشن می‌شود که بالاخره نمی‌شود که با این صحیح منصور بن حازم بیاییم حدیث لاتعاد را تقیید بزینم و به این نتیجه رسیدیم که این دلیل ششم مشهور که آمدند گفتند اطلاق لاتعاد را می‌پذیریم اما می‌گوییم این دوتا روایت بیاید تقیید بزند این هم ناتمام بود حالا تا دنباله بحث.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ